



پدر شهید

مازنان و مردان ایران مقاومتیم

سید مهدی مصطفوی، هشت ساعت بعد از موشک خوردن محل کار پسرش متوجه حمله وحشیانه رژیم صهیونیستی به آن ها شده است. بعد راهی تهران شده، تا شاید با خبر خوشی مواجه شود و سید محمد را از زیر آوار زنده بیرون بیاورند. حاج آقا مصطفوی که در دوران جنگ کم از این صحنه ها ندیده است، می گوید: در طول ۱۰ ساعت رانندگی تا خود تهران کل روزهای حضورم در جبهه جلو چشمم زنده شد. روزهایی را به یاد آوردم که در آبادان در ماشین آمبولانس بودیم و بمبارانمان کردند، اما زنده به پشت خط رسیدیم. با همین امید تا پایان آواربرداری به خودم قوت قلب می دادم. وقتی هم به شهادت فرزندم فکر می کردم، احساس پدرانۀ ام اشکی می شد روی صورتم. او ادامه می دهد: زمان جنگ بالای سر شهدای بسیاری رفته و شاهد تشران راتبریک گفته بودم. این بار داخل تابوت، پسر خودم بود. اما چون در راه وطن و اسلام شهید شده بود، تا دستم را روی صورتش کشیدم، فقط یک جمله گفتم: پسر من شهادت مبارک. آدم نمی تواند جلو احساساتش را بگیرد؛ اشکی می ریزد، ناله ای می کند، اما ته قلبم به سید محمد افتخار می کنم. چه مرگی بهتر از اینکه به چشم خدا ببایی و شهید باشی. اسرائیل کودک کش هم بداند مازنان و مردان ایرانی مقاوم تر از این ها هستیم.

وصیتی برای شهادت در راه وطن

محترم خانم، مادر سید محمد کم شهید به چشم ندیده است؛ کسی که در دوران جنگ تحمیلی، یکی از پشتیبان های فعال جنگ بود و مدتی هم به خانواده رزمنده هاسرمی زد. شاید تجربه همان روزهاست که از او مادری مقاوم ساخته است. مادری صبور و کم صحبت که همه حرفش این است: راضی ام به رضای خدا؛ و اسرائیل کودک کش بداند ما از نسل حضرت زینب (س) هستیم.

حاج خانم قاسم زاده بیشتر از آنکه از حال و هوای این روزهایش بگوید، تصویر کودکی و جوانی سید محمد را با خاطراتش برایمان زنده می کند و می گوید: هیچ وقت بداخلاقی یا تندخویی اش را ندیدم. آن قدر آرام بود و احتراممان را نگه می داشت که همیشه به خاطر داشتنش شکر خدایم کردم. مراقب زبانم بود و توصیه می کرد غیبت نکنیم و بد کسی را نگوئیم. با همین روحیه، وقتی فعال بسیج در مسجد امام خمینی (ره) جاهد شهر شد، وصیت نامه ای نوشته و عکس خودش را هم رویش چسبانده بود. همه حرفش این بود که دوست دارد در راه وطن و اسلام شهید شود. آن روزها وقتی این نامه را داخل وسایلش پیدا کردم، به خانم موسوی، یکی از همسایه ها، نشان دادم و گفتم: سید محمد روحیه دیگری دارد؛ خداوند خودش حافظش باشد. الان دلتنگشم، ولی افتخار می کنم به شهادتش.

مادر شهید

سید محمد از طرح «مسجد ما» تا شهادت

پاسدار شهید سید محمد مصطفوی از اهالی جاهد شهر بود. او فرزند دوم سید مهدی است و شناسنامه اش به تاریخ ۲۶ خرداد سال ۱۳۶۴ مهر خورده است. روابط بین الملل بود و کارهای فرهنگی اش را در مشهد از طرح «بوستان در بعد ها» مسجد ما» شروع کرد. او در دوره دانشجویی مسئول کاروان راهیان نور شهید با هنر کرمان بود.

محمد با پایان دوره سربازی در مشهد وارد سپاه شد و ادامه کارش در تهران روزی هم که به شهادت رسید، یکی از پاسداران ستاد کل نیروهای مسلح سپاه بود.

